

مبادو محرم رویش سودنظاره کری
در زلف کربار بگویند خوبی بیغ

بجای خانه خود کرده ام از چشم کور
که از ملامت آید کس کس خورم

دارم از یاد رفت بیکه به نرسین است
باده را قه مینازی ز ک بهر است
صبح کلکوشه از بنه مینای ترا
رشته به شمع ز ک بر کجی شتوسد
داستم دامان شوخ خبا کلکون
سوتن از نغمه خود

پند از صبح بهار است بنالمن است
بزمی بیکه شد از رویتور کین است
بسکه کردم ز غمت کویه خونین است
دیدم از بسکه بگویند آن است کلکین است
انقدر با که کنم کسیت نکارین است
دفتر صد رنگ گنگار

سند و انجان چمن زردی
چون بر روی کربا بره مطلب
خازنم خود مار نه طالب بره خانا
کم پوی ز نادره سر کینه بی بس
صبا بی طلب سوتن
نگذار شسته کس بار
باز کین رخته دل نور خوار دریا
وقت آن که کس کس و جسم از دره
از کز اینهای خاطر جو کبر زرداب

کلمه بی است مطلب
باید چو شتر رفتن چندان بره
غواص کند خود را عریان بره
چون سطل جواله کینان بره مطلب
پیشانی بر است
آسان بره مطلب
چاک زن بهرین خوبین بود دریا
چون حسای سر ناخن شسته ام بار
سایه من بیوفه نینا بنور آفتاب

صبح از آرزو بتو خورشید بدم کرده
دید و دادید بوجو مایه سر کردانی

کل چراغ از ستر رنگ تور و سون کرده
نزد کس خیدم اسکنه فاخت کرده

کلید روزی ایام در کف است
ملک بختوسین ز مایه دیران ناز است
چهار بر تو او آوازه تور و سون است
ز بس طلایم در یازده خشک تو شیخ

که بخت نمان جز از تنور کرد است
که آدمت از خاک آتش با کج است
حدیث حسن چو کردید بهین است
به هر طقه نم روی موج بحر است

را به از دیر بسو هم دلداری است
بجو صورت که بر روی ز قلم او آید
میشون با لبه سرخ نهاد کج از آه
کلی رویتو بیبا خیکه چراغ افروز است
سنگ با بی که بر است تن خای نیست

جاده راه خدای سوزنا است
رو بهر سو که نم پیم پیام دیوار است
رشته موج نقش جاده این است
پیر سوزن من خار سوز دیوار است
کرتو بچو راه روی دلب طلب تمول است

فروز حسن تو در هر دی خرابی است
نیز در کفر رسته را پریشانی
ز شقی نام زد است نور مبارد

چو روز کسب بهر روزک آفتابی است
بدرست زلف تو کسب بهر تاب است
مگر در پس دیوار آفتابی است